حدیث پشیمانی

محمد الله اکبری*

چکیده

نقل است که خلیفه اول، در پایان عمر، از انجام دادن و... برخی امور اظهار پشیمانی کرده است. این مقاله به بررسی محتوا، اسناد، منابع، نقل‌ها، طرق نقل، نتایج و پیامدهای صحت حدیث، تعیین صحت و سقم و تطور نقل آن مشتمل بر حذف و تغییر و ابهام و کاستی و افزونی‌های این حدیث بر اساس منابع فریقین پرداخته است. هم‌چنین نظر رجالیان و محدثان و مورخان در باره سند و محتوای آن، نقل، بررسی، در آن نقد و مطرح شده است. نتیجهٔ مقاله آن‌که این نقل تاریخی نقلی صحیح بوده و مورد پذیرش و یقین است.

کلیدواژگان: خلیفه اول، حدیث پشیمانی، نقد حدیث.

درآمد

ابوبکر بن ابی‌قحافه، خلیفه اول، بنا بر حدیثی نقل شده از عبد الرحمن بن عوف، در لحظات آخر عمر، از سه کارکرده: «کشف بیت فاطمه علیها السلام، سوزاندن فجائه سلمی و بر عهده گرفتن خلافت» و از سه کار نکرده: «نکشتن اشعث بن قیس، نماندن در ذی القصه هنگام اعزام سپاه برای جنگ با اهل رده و نفرستادن عمر برای فتح عراق» و از سه پرسش نپرسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله: «خلافت حق کیست؟ آیا انصار را از حکومت بهره‌ای است؟ و سهم الارث دختر برادر و عمه» اظهار پشیمانی کرده است. این مقاله در صدد بررسی محتوا، اسناد، منابع، نقل‌ها، طرق نقل، نتایج و پیامدهای صحت حدیث، تعیین صحت و سقم و تطور نقل آن، مشتمل بر حذف و تغییر و ابهام و کاستی و افزونی‌های این حدیث بر اساس منابع

* عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی قدس سره

فریقین است. همچنین نظر رجالیان و محدثان و مورخان در باره سند و محتوای آن، نقل، بررسی، نقد و مطرح خواهد شد.

در باره این حدیث (خبر) این پرسش‌ها مطرح است: این حدیث در کدام منابع و مصادر حدیثی، تاریخی، رجالی و... سنی و شیعه آمده است؟ اعتبار این منابع از نظر عالمان بزرگ فریقین به چه میزانی است؟ آیا اسناد این حدیث از نظر آنان معتبر است؟ نظر دانشمندان علم رجال و مورخان در باره سند و محتوای این حدیث چیست؟ نتایج و پیامدهای پذیرش این حدیث چیست؟

شماری زیادی از محدثان، مورخان، مناقب‌نویسان، تراجم نویسان، ادیبان، رجالیان، راویان و ناقلان اهل سنت و شیعه این حدیث را به چند طریق و به واسطه راویان ثقه و با اندکی اختلاف در سند و الفاظ و محتوا، از نیمه اول قرن سوم هجری، یعنی در نخستین زمان مکتوب کردن احادیث و اخبار، تا عصر حاضر در کتب و آثار و منابع و مصادر معتبر حدیثی، رجالی، تاریخی و ادبی خود، به صورت کتبی نقل و ثبت کرده‌اند. صحت این حدیث، با توجه به اسناد و منابع موجود، ثابت بوده و چنین اعترافی از سوی خلیفه صورت گرفته است. پذیرش حدیث، نتایج و پیامدهایی هم‌چون شک و تردید ابوبکر در حقانیت خود دارد که مستمسک عالمان شیعه قرار گرفته است. با آن که متن این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنت آمده است، اما برخورد عالمان آنان با آن یکسان نبوده و گاه و بی‌گاه تمام یا بخشی از آن را تلخیص یا حذف یا دستکاری و تحریف کرده‌اند.

الف: متن حدیث در منابع و مصادر حدیثی

از آن‌جا که متن منقول حدیث در منابع اهل سنت با یکدیگر تفاوت و کاستی و افزونی دارند، ناگزیر و در گام نخست، متن کامل حدیث را از دو منبع معتبر می‌آوریم تا به راحتی قابل مقایسه باشد و سپس به نقل و نقد آن بر اساس گونه‌شناسی منابع می‌پردازیم.

کتاب *الأموال*، اثر ابوعبید قاسم بن سلام (م۲۲۴ق) (معاصر امام هادی علیه‌السلام) یکی از مصادر کهن و معتبر و مورد اعتنای فریقین، بویژه اهل سنت در باب منابع مالی مسلمانان و دولت اسلامی و احکام آن است. این کتاب در نیمه نخست قرن سوم هجری، یعنی در نخستین روزهایی که احادیث مکتوب می‌شد و حتی ربع قرن زودتر از *صحیح البخاری* نوشته شده است. اهل سنت از ابوعبید با عناوین الامام و الحافظ حسن الروایه و صحیح

النقل[1] یاد می‌کنند که بر وثاقت و عظمت علمی او نزد آنان دلالت دارد.

از آن‌جا که ابو عبید قسمتی از متن حدیث را تلخیص و برخی را مبهم کرده، ناگزیر متن منقول او را همرا با متن منقول طبری ـ که به شیوه محدثان با سند آورده ـ در کنار هم می‌آوریم تا خوانندگان بهتر و راحت‌تر بتوانند آن دو را با هم مقایسه کنند. بنا بر این، ناگزیر متن حدیث را از تاریخ طبری ـ که با سند آمده ـ نقل می‌کنیم که با نقل ابوعبید قابل مقایسه باشد.

برای تسهیل در مقایسه، ارجاع و مقابله نقل ابوعبید با نقل طبری و دیگران، متن حدیث را به چند قسمت تقسیم و شماره گذاری می‌کنیم تا مقابله و مقایسه آن دو آسان‌تر شود و در مقایسه با منابع دیگر به این شماره‌ها ارجاع می‌دهیم.

حدیث و سند آن در کتاب الأموال ابوعبید و تاریخ طبری

۱. سند حدیث به نقل ابوعبید (بخش اول):

قال: حدثنی سعید بن عفیر، قال: حدثنی علوان بن داوود مولی زرعه بنت جریر، عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن ابیه عبد الرحمن قال: ...

۲. سند حدیث به نقل اول طبری (بخش اول):

حدثنا یونس بن الاعلی قال حدثنا یحیی بن عبد الله بن بکیر قال حدثنا اللیث بن سعد قال حدثنا علوان، عن صالح بن کیسان، عن عمر بن عبد الرحمن ابن عوف، عن أبیه...

طبری در انتهای نقل خود افزوده است:

قال لي یونس، قال لنا یحیی، ثم قدم علینا علوان بعد وفاة اللیث فسألته عن هذا الحدیث فحدثني به، کما حدثني اللیث بن سعد حرفاً حرفاً و أخبرني أنه هو حدث به اللیث بن سعد و سألته عن اسم أبیه فأخبرني أنه علوان ابن داود.

---

۱. *تاریخ مدینة دمشق*، ج۴۹، ص۷۱ - ۷۲. برای اطلاع از اعتبار علمی و اهمیت ابوعبید در میان اهل سنت ر.ک: همین نشانی از *تاریخ دمشق* و صفحات قبل و بعد آن. از جمله این نقل ابن عساکر: «أخبرنا أبو الحسن المالکی، حدثنا و أبو منصور بن عبد الملک، أنبأنا أبو بکر الخطیب قال: قرأت علی أحمد بن علی بن التوزی، عن أبی عبید الله المرزبانی، حدثنا أحمد بن کامل القاضی، قال کان أبو عبید القاسم بن سلام فاضلاً فی دینه و فی علمه، ربانیاً متفنناً فی أصناف من علوم الإسلام من القرآن و الفقه و العربیة و الأخبار حسن الروایة صحیح النقل لا أعلم أحداً من الناس طعن علیه فی شئ من أمره و دینه».

سند حدیث به نقل دوم طبری:

وحدثني محمد بن إسماعيل المرادي، قال حدثنا عبد الله بن صالح المصري، قال حدثني الليث، عن علوان بن صالح، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن ابن عوف أن أبا بكر الصديق ـ رضى الله تعالى عنه ـ قال ثم ذكر نحوه ولم يقل فيه عن أبيه.

بخش دوم حدیث به نقل ابوعبید:

دخلت على ابى بكر اعوده فى مرضه الذى توفى فيه، فسلمت عليه و قلت: ما أرى بك بأسا، و الحمد لله و لا تأس على الدنيا. فو الله ان علمناك الا كنت صالحاً مصلحاً.

بخش دوم حدیث به نقل طبری:

أنه دخل على أبى بكر الصديق ـ رضى الله تعالى عنه ـ في مرضه الذي توفى فيه فأصابه مهتما(فى العقد: مفيقاً)، فقال له عبد الرحمن أصبحت و الحمد لله بارئاً؟ فقال أبو بكر ـ رضى الله تعالى عنه ـ: أتراه؟ قال: نعم. قال: إني وليت أمركم خيركم في نفسي فكلكم ورم أنفه من ذلك يريد أن يكون الامر له دونه. و رأيتم الدنيا قد أقبلت و لما تقبل و هى مقبلة حتى تتخذوا ستور الحرير و نضائد الديباج و تألموا الاضطجاع على الصوف الاذرى كما يألم أحدكم أن ينام على حسك (السعدان) و الله لان يقدم أحدكم فتضرب عنقه في غير حد خير له من أن يخوض في غمرة الدنيا. و أنتم أول ضال بالناس غدا فتصدونهم عن الطريق يميناً و شمالاً. يا هادي الطريق(جرت) إنما هو الفجر أو البحر. قلت له: خفض عليك رحمك الله. فإن هذا يهيضك في أمرك. إنما الناس في أمرك بين رجلين إما رجل رأى ما رأيت فهو معك و إما رجل خالفك فهو مشير عليك. و صاحبك كما تحب و لا نعلمك أردت إلا خيرا و لم تزل صالحاً مصلحا و أنك لا تأسى على شئ من الدنيا.

بخش سوم به نقل ابوعبید:

فقال: أما أنى لا آسى على شئ إلا على ثلاث فعلتهم، وددت أنى لم أفعلهم و ثلاث لم أفعلهم وددت أنى فعلتهم و ثلاث وددت أنى سألت رسول الله ﷺ عنهم.

بخش سوم به نقل طبری:

قال أبو بكر ـ رضى الله تعالى عنه ـ أجل إني لا آسى على شئ من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهن وددت أنى تركتهن و ثلاث تركتهن وددت أنى فعلتهن و ثلاث وددت أنى سألت عنهن رسول الله ﷺ.

بخش چهارم به نقل ابوعبید:

فأما التی فعلتها و وددت أنی لم‌أفعلها، فوددت أنی لم‌أکن فعلت کذا و کذا، لخله ذکرها قال ابوعبید: لااريد ذکرها. و وددت أنی یوم سقیفه بنی ساعده کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین؛ عمر أو أبی‌عبیده. فکان امیراً و کنت وزیراً. و وددت أنی حیث وجهت خالداً إلی أهل الرده أقمت بذی القصه، فإن ظفر المسلمون ظفروا و إلا کنت بصدد لقاء، أو مدد.

بخش چهارم به نقل طبری:

فأما الثلاث اللاتي وددت أنی ترکتهن فوددت أنی لم أکشف بیت فاطمة عن شئ و إن کانوا قد غلقوه علی الحرب و وددت إني لم أکن حرقت الفجاءة السلمي و أنی کنت قتلته سریحاً أو خلیته نجیحاً و وددت أنی یوم سقیفة بنی ساعدة کنت قذفت الامر في عنق أحد الرجلین عمر و أبی‌عبیدة فکان أحدهما أمیراً و کنت وزیراً.

بخش پنجم ابوعبید:

و أما الثلاث التی ترکتها و وددت أنی فعلتها، فوددت أنی یوم أتیت بالأشعث بن قیس أسیراً، کنت ضربت عنقه، فإنه یخیل ألیّ أنه لایری شراً إلا أعان علیه. و وددت أنی یوم أتیت بالفجاءه لم‌أکن حرقته و کنت قتلته سریحاً أو أطلقته نجیحاً. و وددت أنی حیث وجهت خالداً إلی أهل الشام، کنت وجهت عمر إلی العراق، فأکون قد بسطت یَدَیّ، یمینی و شمالی فی سبیل الله.

بخش پنجم طبری:

و أما اللاتي ترکتهن فوددت أنی یوم أتیت بالأشعث ابن قیس أسیرا کنت ضربت عنقه فإنه تخیل إلی أنه لا یری شرا إلا أعان علیه و وددت أنی حین سیرت خالد بن الولید إلی أهل الردة کنت أقمت بذی القصة فان ظفر المسلمون ظفروا و إن هزموا کنت بصدد لقاء أو مددا. و ودت انی کنت إذ وجهت خالد بن الولید إلی الشام کنت وجهت عمر بن الخطاب إلی العراق فکنت قد بسطت یدي کلتیهما في سبیل الله ومد یدیه.»

بخش ششم ابوعبید:

و أما الثلاث التی وددت أنی کنت سألت عنها رسول الله، فوددت أنی سألته فیمن هذا الامر، فلاینازعه أهله؟ و وددت أنی کنت سألت هل للأنصار من هذا الأمر من نصیب؟ و وددت أنی کنت سألته عن میراث العمه و إبنه الأخ، فإن فی نفسی

منها حاجه[۲].»

بخش ششم طبری:

وودت أنی کنت سألت رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ لمن هذا الامر فلا ینازعه أحد وودت أنی کنت سألته هل للأنصار في هذا الامر نصیب وودت أنی کنت سألته عن میراث ابنة الأخ والعمة فان في نفسي منهما شیئاً.[۳]

ابوعبید مقدمه حدیث را خلاصه کرده و مطالب مربوط به احوال‌پرسی، تعیین جانشین و نظر خلیفه در باره ریاست‌طلبی صحابه را حذف کرده و چنین گوید:[۴]

عبد الرحمن بن عوف گوید: به منظور عیادت به دیدار ابوبکر رفتم ـ در آن بیماری که سبب فوت او شد ـ و بر او سلام کردم و گفتم: [پرسیدم حالت چطور است؟ برخاست و نشست. گفتم:] شکر خدا [بحمد الله] خوب شدی. [گفت: به نظرت من خوبم؟ گفتم: آری. گفت: با این حال من بیمارم]. سپس گفت: من به نظر خودم بهترینتان را برای خلافت برگزیدم. بدین سبب باد به دماغ همه شما خواهد افتاد بدان امید که به جای او به قدرت دست یابید. می‌بینید که دنیا به شما روی آورده است؛ هر چند که هنوز نیامده، ولی به‌زودی خواهد آمد. به‌زودی خانه‌هایتان را با پرده‌های ابریشمین و پشتی‌های دیبا خواهید آراست و از خوابیدن بر فرش‌های پشمین آذری چنان آزرده خواهید شد که گویا روی خارهای گیاه سعدان خوابیده‌اید. به خدای سوگند! که اگر شما را پیش بدارند و بی‌گناه گردن بزنند برایتان بهتر از آن است که در لذت‌های دنیا فرو بروید. شما در آینده نخستین کسانی خواهید بود که مردم را گمراه می‌کنید و از راه راست به چپ و راست می‌رانید. ای راهنمای راه گم‌شدی! صبر کن که سپیده بر آید و گر نه راه نمی‌یابی. [یا هادی الطریق جُرتَ، انما هو الفجر او البحر ـ ضرب المثل است برای کسی که در لذات دنیا فرو رود]. [عبد الرحمن گوید] گفتم: خدایت رحمت کند! سخت نگیر که حالت بدتر می‌شود. نظر مردم در باره تصمیم تو از دو حال بیرون نیست؛ یا با تو هم‌نظرند یا مخالف. موافقان با تو هستند و مخالفان به تو مشورت خواهند داد. آن را که برگزیده‌ای چنان است که دوست داری و ما از تو جز خیر خواهی سراغ نداریم). بر چیزی از این دنیا اندوهگین مباش. به خدا سوگند که تو پیوسته صالح و مصلح بوده‌ای.

گفت: آری من بر چیزی از دنیا اندوهگین (متأسف) نیستم جز بر سه کار که کردم و

۲. *کتاب الاموال*، ص ۱۴۴ـ۱۴۵.

۳. *تاریخ الرسل والامم والملوک*، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۰.

۴. ترجمه حدیث بر اساس نقل ابوعبید است. اضافات طبری داخل پرانتز است. اسناد ترجمه نشده است.

دوست داشتم که نمی‌کردم، و سه کار که نکردم و دوست داشتم که می‌کردم و سه مساله که دوست داشتم آنها را از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم.

اما آن سه کاری که کردم و دوست داشتم نمی‌کردم؛ دوست داشتم که چنین و چنان نمی‌کردم. ابو عبید گوید: کاری که ابوبکر گفته بود و من نمی‌خواهم آن را بیان کنم، [در خانه فاطمه را در هیچ صورتی نمی‌گشودم، هر چند درش به قصد جنگ با من بسته می‌شد. و دوست داشتم که فجاءه سلمی[5] را به آتش نمی‌سوزاندم. یا او را می‌کشتم یا می‌بخشیدم]. و دوست داشتم روز سقیفه بنی ساعده خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد (ابوعبیده یا عمر) می‌انداختم و او امیر می‌بود و من وزیر. و دوست داشتم وقتی خالد بن ولید را به سوی مرتدین فرستادم، خود در ذی القصه[6] (معدن گچ) می‌ماندم. اگر مسلمانان پیروز می‌شدند که می‌شدند و اگر شکست می‌خوردند، به یاری آنان می‌شتافتم یا پشتیبان می‌فرستادم. (طبری این بند را در کارهای نکرده آورده است).

امّا آن سه کاری که نکردم و دوست داشتم که می‌کردم؛ دوست داشتم روزی که اشعث بن قیس[7] را به اسارت نزد من آوردند، گردنش را می‌زدم؛ زیرا به گمانم او هر جا شری ببیند، به آن کمک می‌کند (هر جا آتشی ببیند، هیزم بر آن می‌ریزد). و دوست داشتم که وقتی فجاءه سلمی نزد من آوردند، او را به آتش نمی‌سوزاندم. یا او را می‌کشتم یا می‌بخشیدم. (این کار را کرده بود و باید ابوعبید مانند طبری و دیگران آن را در بند قبل می‌آورد) و دوست داشتم هنگامی که خالد بن ولید را به شام فرستادم، عمر را به عراق می‌فرستادم و دو دست چپ و راست خود را در راه خدا می‌گشودم. (و دو دست خود را به دو طرف کشید).

---

۵. فجائه سلمی در نخستین روزهای شورش قبایل و ادعای پیامبری برخی افراد، نزد ابوبکر آمد و برای جنگ با اهل رده از او نیرو و سلاح خواست و ابوبکر شماری مرد جنگی با ابزار نظامی به وی داد. وی از مدینه بیرون رفت و به جای جنگ با شورشیان به راهزنی و قتل و غارت مردم پرداخت. ابوبکر ناچار سپاهی برای سرکوب او فرستاد. او را گرفته به مدینه آوردند و ابوبکر دستور داد او را زنده در آتش بسوزانند و چنین کردند. در معارف اسلامی عذاب به آتش، مخصوص خداوند دانسته شده است.

۶. ذو القصة یا معدن گچ؛ نام مکانی است بین مدینه و نجد، در راه ربذه قرار دارد و با شهر مقدس مدینه ۲۴ میل یا یک برید فاصله دارد. ابوبکر در جریان شورش قبایل تا آن‌جا رفت و در آن‌جا پرچم‌ها را بست و سپاهیان را تقسیم و اعزام کرد و خود به مدینه بازگشت (ر.ک: *معجم البلدان*، ج۴، ص۳۶۶؛ *مراصد الاطلاع*، ج۳، ص۱۱۰۲، ماده ذو القصه).

۷. اشعث و بزرگان قبیله‌اش در زمان حیات رسول خدا ﷺ همراه هیأتی به مدینه آمده، مسلمان شده بودند و بعد از رحلت آن گرامی از اطاعت حکومت بیرون رفته و شورش کرده بودند. ابوبکر خالد بن ولید را به سوی او فرستاد و وی پس از مقداری مقاومت تسلیم شد و خالد او را دست بسته نزد ابوبکر فرستاد. خلیفه وی را آزاد کرد و خواهر خود ام فروه را به همسری او داد و از این ازدواج محمد بن اشعث زاده شد که در کربلا یکی از فرماندهان لشکر یزید بود.

اما سه مسأله‌ای که دوست داشتم از رسول‌خدا ﷺ پرسیده بودم؛ دوست داشتم از رسول‌خدا ﷺ پرسیده بودم که خلافت از آن کیست تا کسی بر سر آن با او نزاع نکند و دوست داشتم پرسیده بودم که آیا انصار را از حکومت بهره‌ای است و دوست داشتم که از میراث (سهم الارث) عمه و دختر برادر[8] (دختر برادر و عمه) پرسیده بودم چرا که در باره آن تردید داشتم.

مشاهده کردید که ابوعبید با همه وثاقت و عظمت علمی خود، بخش‌هایی از اول حدیث را ـ که حاکی از ریاست طلبی و دنیاگرایی برخی از صحابه بوده ـ حذف کرده و بند اول کارهای کرده ابوبکر را به فعلت کذا و کذا تغییر داده است.

پس از ابوعبید شمار زیادی از محدثان، این خبر را در آثار خود آورده‌اند. از جمله طبرانی (م۳۶۰ق) در *المعجم الکبیر*،[9] تمام آن را از طریق علوان بن داود آورده است. حاکم نیشابوری (م۴۰۵ق) نیز در *المستدرک علی الصحیحین*[10] سطر انتهای آن را «پرسش از میراث عمه و خاله»، از علوان بن داود و با سند عالی یعنی حدیثی که باید در *صحیح البخاری* و *مسلم* می‌آمد، نقل کرده است. ابن عساکر شافعی (م۵۷۱ق) نیز در *تاریخ مدینه دمشق*[11] این حدیث را از پنج طریق که در یکی از آن‌ها علوان بن داود نیست، نقل کرده است.

در باره داود هم برخی از نقل‌های او را با سند عالی دانسته است. هم‌چنین ابن قیم جوزیه (م۷۵۱ق) در *عدة الصابرین و ذخیرة الشاکرین*[12] بخش اول آن را بی‌واسطه از صالح بن کیسان و بدون علوان بن داود آورده است. نور الدین هیثمی در *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*[13] تمام متن طبری را و متقی هندی (م۹۵۷ق) در *کنز العمال*[14] با حذف قسمت اول، مثل ابوعبید و بدون سند آن را نقل کرده‌اند. هندی در ذیل حدیث از قول خیثمه بن سلیمان

---

۸. شایان ذکر است که ابوبکر متخصص تقسیم ارث بوده و پیش از اسلام در مکه، منصب اشناق (تعیین سهام ورثه) داشته است.

۹. *المعجم الکبیر*، ج۱، ص۶۱-۶۳: «حدثنا أبو الزنباع روح بن الفرج المصری، ثنا سعید بن عفیر، حدثنی علوان بن داود البجلی، عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه قال: دخلت علی أبی بکر ـ رضی الله تعالی عنه ـ أعوده فی مرضه الذی توفی فیه...».

۱۰. المستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص۳۴۳.

۱۱. *تاریخ مدینه دمشق*، ج۳۰، ص۴۱۷-۴۲۲؛ ج۳۰، ص۴۲۲-۴۲۳.

۱۲. عده الصابرین و ذخیره الشاکرین، ج۱ ۱۷۸.

۱۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۵، ص۲۰۲-۲۰۳.

۱۴. *کنز العمال*، ج۵، ص۶۳۱- ۶۳۳.

الاطرابلسی در کتاب *فضائل الصحابه*، از آن به عنوان حدیث حسن یاد کرده است.[۱۵] عبد الزهراء مهدی از عالمان شیعی معاصر در کتاب *الهجوم علی بیت فاطمه*[۱۶] از بسیاری از محدثان بزرگ و معتبر اهل سنت (افزون بر موارد بیان شده)، مانند سعید بن منصور(م۲۲۷ق) با عبارت «حدیث حسن»، حمید بن زنجویه(م۲۵۱ق)، خیثمه بن سلیمان اطرابلسی(م۳۴۳ق)، ضیاء الدین مقدسی حنبلی(م۶۴۳ق) با عبارت « هذا حدیث حسن عن ابی بکر»، ابن کثیر دمشقی(م۷۷۴ق)، سیوطی(م۹۱۱ق) و عصامی مکی(م۱۱۱۱ق) نقل کرده است.

منابع حدیثی شیعه

این حدیث از طریق راویان شیعه در مصادر اصیل و کهن شیعه نقل نشده است. کتاب *الایضاح* فضل بن شاذان(م۲۶۰ق) کهن‌ترین کتاب شیعی است که این حدیث را با تفاوت اساسی در سند و اختلافی قابل توجه در متن و از طریق اهل سنت آورده است:

> **و روى زياد البكائي وكان من فرسان أصحابكم في الحديث قال: أخبرنا صالح بن كيسان، عن إياس بن قبيصة الأسدي وكان شهد فتح القادسية يقول: سمعت أبا بكر، يقول: ندمت على أن أكون سألت رسول الله ﷺ عن ثلاث كنت أغفلتهن، و وددت أني كنت فعلت ثلاثاً لم أفعلهن، و وددت أني لم أكن فعلت ثلاثاً قد كنت فعلتهن، فقيل له: و ما هن ؟ فقال: ندمت أن لا أكون سألت رسول الله ﷺ عن هذا الأمر لمن هو من بعده؟ و أن لا أكون سألته عن الحد، و أن لا أكون سألته عن ذبائح أهل الكتاب. و أما الثلاث اللاتي فعلتهن و ليتني لم أفعلهن فكشفي بيت فاطمة عليها السلام و تخلفي عن بعث أسامة، و تركي الأشعث بن قيس ألا أكون قتلته فإني لا أزال أراه يبغي للإسلام عوجاً، و أما الثلاث اللاتي لم أفعلهن و ليتني كنت فعلتهن، فوددت أني كنت أقدت من خالد بن الوليد بمالك بن نويرة، و وددت أني لم أتخلف عن بعث أسامة، و وددت أني كنت قتلت عيينة بن حصين و طلحة بن خويلد. فكل هذا ترونه على أبي بكر أنه ترك حقاً و عمل بباطل و أنتم تنسبون الشيعة إلى الوقيعة فيه.**[۱۷]

چنان که ملاحظه شد، در سند نقل فضل، غیر از صالح بن کیسان، سایر راویان و حتی ناقل اصلی خبر، تفاوت دارند. در محتوا نیز نخست سه سؤال آمده و سپس باقی مباحث.

---

۱۵. همان.

۱۶. **الهجوم علی بیت فاطمة** علیها السلام، ص۱۵۶ - ۱۶۱.

۱۷. *الإیضاح*، ص۱۵۹-۱۶۲.

سؤالات نیز (خلافت از کیست، حکم حد و ذبائح اهل کتاب) به ترتیب نقل ابوعبید و طبری نیست. در بند دوم نیز تخلف از جیش اسامه اضافه شده است و هر سه مورد بند سوم نیز به طور کامل متفاوت است.

پس از *الایضاح*، کهن‌ترین کتابی که این حدیث را آورده، کتاب *الخصال*[18] شیخ صدوق (م۳۸۱ق) است. صدوق متن کامل آن را (تقریباً برابر با متن طبری) از طریق علمای شیعه خراسان و آنان از مشایخ سنی خود از طریق علوان بن داود بن صالح نقل کرده‌اند. صدوق تأکید دارد که نام راوی علوان بن داود بن صالح است. متن سند را در پاورقی همین صفحه ببینید و با طرق روایی اهل سنت مقایسه کنید.

بعد از صدوق، سید هاشم بحرانی (م۱۱۰۷ق) در *غایة المرام*[19] و مجلسی (م۱۱۱۱ق) در *بحار الأنوار*،[20] هر دو به نقل از ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده‌اند. البته شمار زیادی از دانشمندان بزرگ شیعه به فقراتی از این حدیث استناد کرده‌اند که در جای خود خواهد آمد.

دانشمندان معاصر شیعی، این حدیث را در آثار متعدد خود نقل کرده‌اند.

ب: منابع تاریخی و مانند آن

این حدیث را بزرگ‌ترین، معتبرترین و قدیمی‌ترین مورخان اهل سنت و شیعه، معمولاً با حذف بخش اول آن (بخش دوم حدیث در این مقاله)، و بدون سند (بجز طبری)، در آثار خود آورده‌اند. ابن قتیبه[21] (م۲۷۶ق) در *الامامة والسیاسة*، بلاذری (م۲۷۹ق) در *فتوح البلدان*[22] (قسمت فتوح، بخش۵ حدیث در این مقاله)، یعقوبی[23] (م۲۸۴ق) در *تاریخ الیعقوبی*، طبری (م۳۱۰ق) در *تاریخ الرسل والملوک*[24] با دو سند و تصحیح آن،

۱۸. *الخصال*، ص۱۷۱-۱۷۳: «حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی، عن أبیه، قال: حدثنا محمد بن حاتم، قال: حدثنا عبد الله بن حماد، و سلیمان بن معبد، قالا: حدثنا عبد الله بن صالح، قال: حدثنی اللیث بن سعد، عن *علوان بن داود بن صالح*، عن صالح بن کیسان، عن عبد الرحمن ابن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه، قال: قال أبو بکر فی مرضه الذی قبض فیه...[تمام متن طبری]».

۱۹. *غایه المرام*، ج۵، ص۳۲۵ - ۳۲۶.

۲۰. *بحار الانوار*، ج۳۰، ص۱۳۴ و استناد به بخشی از حدیث ج۳۰، ص۱۴۱.

۲۱. الامامة والسیاسة، ج۱، ص۳۵-۳۷.

۲۲. فتوح البلدان، ص۱۰۸.

۲۳. *تاریخ الیعقوبی*، ج۲، ص۱۳۷-۱۳۸.

۲۴. تاریخ الرسل والملوک، ج۲، ص۶۱۹-۶۲۰.

جوهری[۲۵]، (م ۳۲۳ق) در *السقیفة وفدک*، مسعودی[۲۶](م۳۴۶ق) در *مروج الذهب*، ابونعیم(م۴۳۰ق) در *حلیة الاولیاء*[۲۷]، بری(م۶۸۰ق) در *الجوهرة فی نسب النبی* ﷺ[۲۸]، ابن ابی الحدید(م۶۵۶ق) در *شرح نهج البلاغه*[۲۹] و ذهبی(م۷۴۸ق) در *تاریخ الاسلام*[۳۰] آن را نقل کرده‌اند.

منابع رجالی

برخی از منابع رجالی اهل سنت نیز تمام یا بخشی از این حدیث را در آثار خود آورده و یکی از راویان آن را به نام علوان بن داود برخی ثقه و برخی منکر الحدیث دانسته‌اند. این حدیث را عقیلی(م۳۲۲ق) در کتاب *الضعفاء الکبیر*[۳۱] ذیل نام علوان بن داود به شماره ۱۴۶۱، ابن حبان بستی(م۳۵۴ق) در کتاب *الثقات*[۳۲] با عنوان علوان بن داود، دارقطنی(م ۳۸۵ق) در کتاب *علل*[۳۳](قسمت سؤالات سه‌گانه را) با عنوان علوان بن داود، «شیخ من اهل مصر»، ذهبی(م ۷۴۸ق) در *میزان الاعتدال*[۳۴] و ابن حجر(م۸۵۲ق) در *لسان المیزان*[۳۵] آورده‌اند.

در آثار رجالی شیعه تنها خطیب تبریزی(م۷۳۷ق) این حدیث را در *الاکمال فی اسماء الرجال*[۳۶] ذیل نام همین راوی آورده و نمازی در *مستدرکات علم رجال الحدیث*[۳۷] بدون اشاره به حدیث یاد شده به نام او در سند صدوق اشاره کرده است. در برخی کتب رجالی دیگر

---

۲۵. *السقیفة وفدک*، ص۴۱-۴۳.

۲۶. مروج الذهب و معادن الجوهر، ج۲، ص۳۰۱-۳۰۲.

۲۷. *حلیه الاولیاء*، ج۱، ص۳۴.

۲۸. الجوهرة فی نسب النبی ﷺ و آله و اصحابة العشرة، ج۱، ص۲۴۶.

۲۹. *شرح نهج البلاغه*، ج۲، ص۴۵-۴۸؛ ج۲، ص۵۹؛ ج۶، ص۵۱؛ ج۱۷، ص۱۶۸.

۳۰. *تاریخ الاسلام*، ج۳، ص۱۱۷-۱۱۸.

۳۱. *الضعفاء الکبیر*، ج۳، ص۴۱۰-۴۲۱.

۳۲. *الثقات*، ج۸، ص۵۲۶.

۳۳. *علل الدارقطنی*، ج۱، ص۱۸۰-۱۸۲.

۳۴. *میزان الاعتدال*، ج۳، ص۱۰۸-۱۱۰.

۳۵. *لسان المیزان*، ج۴، ص۱۸۸-۱۹۰.

۳۶. الإکمال فی أسماء الرجال، ص۱۷۴-۱۷۵.

۳۷. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج۵، ص۲۷۱، شماره ۹۵۲۴: «ـ علوان بن داود الشامی: عده الشیخ من أصحاب الصادق علیه السلام». ش۹۵۲۵ «ـ علوان بن داود بن صالح: لم یذکروه. وقع فی طریق الصدوق فی *الخصال* (ج۱، ص۸۱) عن عبد الله بن صالح، عن اللیث بن سعد، عنه، عن صالح بن کیسان، عن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ـ الخ».

شیعه مانند *رجال الطوسي*[۳۸] نیز نامی با عنوان علوان بن داود شامی در شمار اصحاب امام صادق علیه‌السلام آمده است که ظاهراً غیر از هم‌نام او در سند این حدیث است و یکسانی دو راوی روشن نیست.

منابع قرآنی

قاضی ابوبکر باقلانی (م۴۰۳ق) از عالمان بزرگ اهل سنت در سده چهارم هجری، بخش اول حدیث (قسمت دوم حدیث در این مقاله را) در دو اثر قرآنی خود، ***اعجاز القرآن***[۳۹] و ***تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل***[۴۰]، آورده است.

منابع و مصادر ادبی اهل سنت و مانند آن

ادیبان معروف و مشهور عرب، قسمتی از این حدیث را در کهن‌ترین و معتبرترین منابع ادب عربی آورده‌اند؛ از جمله مبرد (م۲۸۵ق)، ابوسلیمان خطابی (م۳۸۸ق) در ***غریب الحدیث***[۴۱]، آبی (م۴۲۱ق) در ***نثر الدر***[۴۲]، زمخشری (م۵۳۸ق) در ***الفائق فی غریب الحدیث***[۴۳]، شنترینی (م حدود ۵۴۲ق) در ***الذخیرة فی محاسن اهل الجزیرة***[۴۴]، با نقل شعری از ابن زیدون ـ

---

۳۸. **رجال الطوسی**، ص۲۶۳؛ نیز ر.ک: **رجال التفرشی**، ج۳، ص۲۱۶؛ **جامع الرواة**، ج۱، ص۵۴۵؛ **طرائف المقال**، ج۱، ص۵۲۷؛ **مستدرکات علم رجال الحدیث**، ج۵، ص۲۷۱؛ **معجم رجال الحدیث**، ج۱۲، ص۲۰۱.

۳۹. *إعجاز القرآن*، ص۱۳۸- ۱۳۹: «و فی حدیث عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه، قال: دخلت علی أبی بکر الصدیق رضی الله عنه، فی علته التی مات فیها، فقلت: أراک بارئاً یا خلیفة رسول الله، فقال: أما إنی ـ علی ذلک ـ لشدید الوجع، و لما لقیت منکم ـ یا معشر المهاجرین ـ أشد علی من وجعی. إنی ولیت أموركم خیرکم فی نفسی، فکلکم ورم أنفه أن یکون له الامر من دونه. و الله لتتخذن نضائد الدیباج، و ستور الحری، و لتألمن النوم علی الصوف الأذربی (ثوب منسوب الی آذربیجان)، کما یألم أحدکم النوم علی حسک السعدان (نبت کثیر الشوک و الحسک)، و الذی نفسی بیده لان یقدم أحدکم فتضرب رقبته فی غیر حد، خیر له من أن یخوض غمرات الدنیا. یا هادی الطریق جرت، إنما هو ـ و الله ـ الفجر أو البجر (ضرب مثلاً لمن یسیح فی غمرات الدنیا). قال: فقلت: خفض علیک یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله فإن هذا یهیضک (یوذیک) إلی ما بک، فوالله ما زلت صالحاً مصلحاً، لا تأسی علی شئ فاتک من أمر الدنیا، و لقد تخلیت بالامر وحدک، فما رأیت إلا خیراً».

۴۰. *تمهید الاوائل و تلخیص الاوائل*، ص۴۹۷: «ثم أجاب طلحة لما قال له تولی علینا فظاً غلیظاً ماذا تقول لربک إذا لقیته قد فرکت لی عینیک و دلکت لی عقبیک و جئتنی تلفتنی عن رأیی و تصدنی عن دینی و الله لتترکن عضیهته أو لأنفینک فی کلام له طویل أقول إذا سألنی ولیت علیهم خیراً أهلک، ثم قال: والله لتألمن النوم علی الصوف الأذربی کما یألم أحدکم النوم علی حسک السعدان یا هادی الطریق جزت إنما هو البحر أو الفجر فی کلام له قد ذکرناه فی غیر هذا الموضع».

۴۱. *غریب الحدیث*، ج۲، ص۳۸.

۴۲. *نثر الدر*، ج۱، ص۱۰۷.

۴۳. **الفایق فی غریب الحدیث**، ج۱، ص۸۹.

۴۴. **الذخیرة فی محاسن أهل الجزیرة**، ج۱، ص۳۰۴.

کـه در آن بـه قـسمتی از ایـن حـدیث اسـتناد شـده ـ ابـن حمـدون (م۵۶۲ق) در *التـذکرة الحمدونیة*[۴۵]، ابن اثیر (م۶۰۶ق) در *النهایة فی غریب الحدیث*[۴۶]، ابن قیم جوزیه (م۷۵۱ق) در *عدة الصابرین*[۴۷]، الیوسی (معاصر) در *زهر الأکَمّ في الامثال والحکم*[۴۸] و احمد زکی صفوت (معاصر) در *جمهرة خطب العرب*[۴۹] آن را آورده‌اند.

نکته قابل توجه در نقل ابن قیم جوزیه این است که لیث از صالح بن کیسان بدون واسطه علوان نقل کرده است و نقد عقیلی بر علوان بر این سند وارد نیست.

برخی از اصحاب لغت و ادب عرب مانند ابن منظور (م۷۱۱ق) در *لسان العرب*[۵۰] و زبیدی (م۱۲۰۵ق) در *تاج العروس*[۵۱]، بخش‌های کوتاهی از این حدیث را در موارد متعدد از قول ابوبکر به عنوان شاهد مثال مطلب خود با عبارت: «و فی حدیث أَبی بکر...» آورده‌اند.

منابع کلامی شیعه

برخی از عالمان بزرگ و متکلمان فرزانه شیعه در آثار کلامی به مناسبت‌های مختلف به بخش‌هایی از این حدیث، بویژه به قسمت «لیتنی لم اکشف بیت فاطمه» و «لیتنی جعلتها فی عنق احد الرجلین» و «سألته لمن هذا الامر کی لاننازع اهله» و «هل للانصار من هذا الامر نصیب» استناد کرده‌اند؛ از جمله سید مرتضی (م۴۳۶ق) در کتاب *الشافی فی الامامة*[۵۲]، ابوالصلاح حلبی (م۴۴۷ق) در کتاب *تقریب المعارف*[۵۳] خلاصه‌ای از نقل صدوق، شیخ طوسی (م۴۶۰ق) در کتاب *الاقتصاد*[۵۴] «لیتنی کنت سألت رسول الله ﷺ هل للانصار

---

۴۵. التذکرة الحمدونیة، ج۱، ص۲۵.

۴۶. *النهایة فی غریب الحدیث والأثر*، ج۱، ص۳۳، ۷۶، ۹۷؛ ج۳، ص۴۱۳؛ ج۵، ص۱۷۷.

۴۷. *عدة الصابرین وذخیرة الشاکرین*، ج۱، ص۱۷۸: «وذکر لیث بن سعد، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه أن أبا بکر رضی الله عنه، قال فی مرضه الذی مات فیه: إنی ولیت أمرکم، وانی لست بخیرکم، و کلکم ورم أنفه من ذلک أن یکون هذا الامر له و ذلک لما رأیت الدنیا قد أقبلت وأقبلت ولم تقبل حتی یتخذوا نضائد الحریر و ستور الدیباج وحتی یألم أحدکم من الاضطجاع علی الصوف کما یألم من الاضطجاع علی الحسک والسعدان، ثم أنتم أول ضال بالناس تصفقون یمیناً و شمالاً ما هذا الطریق أخطأت انما هو البحر أو الفجر، والله لئن یقدم أحدکم فتضرب عنقه فی غیر حد خیر له من أن یخوض غمرات الدنیا».

۴۸. زهر الأکَمّ فی الامثال والحکم، ج۱، ص۲۸۸.

۴۹. جمهرة خطب العرب، ج۱، ص۲۰۷.

۵۰. *لسان العرب*، ج۴، ص۴۱ و ص۴۴؛ ج۵ ص۴۵.

۵۱. *تاج العروس*، ج۶، ص۴۸.

۵۲. *الشافی فی الامامه*، ج۳، ص۱۹۳-۱۹۴ و ج۴ ص۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۸.

۵۳. *تقریب المعارف*، ص۳۳۶ - ۳۳۷.

۵۴. *الاقتصاد*، ص۲۸۰.

فی هذا الامر نصیب فکنا لا ننازعهم»، مقاتل بن عطیه(م۵۰۵ق) در کتاب *المناظرات*[۵۵]، علی بن یونس عاملی (م۶۶۴ق) در کتاب *الصراط المستقیم*[۵۶] «لیتنی کنت سألت رسول الله ﷺ هل للانصار فی هذا الامر حق»، علامه حلی (م۷۷۶ق) در کتاب‌های *نهج الحق وکشف الصدق*[۵۷]، *منهاج الکرامه*[۵۸] و*کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*[۵۹] و *شرح باب حادی عشر*[۶۰]، شیخ مفلح بن راشد(م قرن ۹ق) در کتاب *الزام الناصب*[۶۱]، پدر شیخ بهایی(م۹۸۴ق) در *وصول الاخیار الی اصول الاخبار*[۶۲]، قاضی نورالله شوشتری(م۱۰۱۹ق) در *احقاق الحق*، مجلسی (م۱۱۱۱ق) در *بحارالانوار*[۶۳]، فتح الدین علی محمد حنفی (م۱۳۷۱ق)، عالم حنفی مذهب و مستبصر شبه قاره‌ای در *فلک النجاه*[۶۴]، علامه امینی(م۱۳۹۲ق)، در *الغدیر*[۶۵] و...آن را آورده‌اند. آنان با استناد به این فقرات از حدیث، نوشته‌اند که ابوبکر خلافت و اعمال خود را نامشروع و خود را گناه‌کار دانسته است؛ زیرا اگر کسی خود را گناهکار نداند، توبه او بی‌معناست و توبه فقط از گناه مرتکب شده معنا دارد.

منابع جغرافیایی

از میان منابع متعدد جغرافیای تاریخی، تنها بکری (م۴۸۷ق)، جغرافی‌دان بزرگ اندلس، این حدیث را در کتاب خود *معجم مااستعجم*[۶۶]، از ابوعبید نقل کرده است. البته این حدیث مورد بحث جغرافیانگاران نبوده است.

احادیث دیگر علوان

در منابع تاریخی، روایی و رجالی اهل سنت روایات و احادیث دیگری نیز از طریق علوان نقل و تلقی به قبول شده است. از جمله خبری در باره ملاقات معاویه با عایشه دختر

۵۵. *المناظرات*، ص۱۴۴.
۵۶. *الصراط المستقیم*، ج۲، ص۳۰۱-۳۰۰.
۵۷. نهج الحق و کشف الصدق، ص۲۶۵.
۵۸. *منهاج الکرامه*، ۱۸۰ - ۱۸۱.
۵۹. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۵۱۱.
۶۰. النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر، ص۱۱۳.
۶۱. *الزام الناصب*، ص۲۱۶-۲۱۷.
۶۲. وصول الأخیار إلی أصول الاخبار، ص۶۸.
۶۳. *بحارالانوار*، ج۲۸، ص۳۸۳؛ وج۳۰، ص۱۲۴، ۱۳۶ و۱۴۱.
۶۴. *فلک النجاه*، ص۱۲۲.
۶۵. *الغدیر*، ج۵، ص۳۴۶، ۳۵۸؛ ج۷، ص۱۷۰.
۶۶. *معجم مااستعجم*، ج۳، ص۱۰۷۸- ۱۰۷۶.

عثمان در مدینه در اولین حج معاویه[۶۷]، حدیثی در باره پرسش رسول خدا ﷺ از عمویش عباس در باره محل بازار عکاظ و استمداد از او[۶۸]، روایتی در باره ذی‌الکلاع حمیری و تکبر او در قبل از اسلام و تواضع او بعد از مسلمانی[۶۹]، خبری در باره مسابقه اسب دوانی در حضور معاویه[۷۰] و حدیثی در خصوص گفت‌وگوی حجاج با مردی یمنی در حضور طاووس[۷۱] از طریق او نقل شده است.

سند حدیث و رجال آن

این حدیث را ابوعبید[۷۲] با یک سند و یک طریق روایی، عقیلی[۷۳] با چهار سند و چهار طریق روایی، طبری[۷۴] با دو سند و دو طریق روایی و ابن عساکر[۷۵] با پنج سند و پنج طریق روایی و دیگران بدون سند، نقل کرده‌اند. اغلب کسانی که این حدیث را در آثار خود آورده‌اند، آن را تلقی به قبول کرده و در باره سند آن ایرادی نگرفته‌اند. هم‌چنین، اکثر کارشناسان علم رجال در سند این حدیث تردید ندارند و آن را صحیح دانسته‌اند. تنها عقیلی (م ۳۲۳ ق)[۷۶] قبل از نقل این حدیث، یکی از راویان آن را به نام علوان بن داود یا

---

۶۷. *الضعفاء الکبیر*، ج ۳، ص ۴۲۱-۴۲۲؛ *لسان المیزان*، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۰؛ *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۴۱. «عقیلی: وحدثنا یحیی بن عثمان، حدثنا أبو صالح حدثنی اللیث، حدثنی علوان بن صالح، عن صالح بن کیسان أن معاویة بن أبی سفیان ـ رضی الله تعالی عنه ـ قدم المدینة أول حجة حجها بعد اجتماع الناس علیه، فلقیه الحسن والحسین و رجال من قریش، فتوجه إلی دار عثمان بن عفان، فلما دفع إلی باب الدار صاحت عائشة ابنة عثمان وندبت أباها، فقال معاویة لمن معه انصرفوا إلی منازلکم: فإن لی حاجة فی هذه الدار، فانصرفوا ودخل فسکن عائشة وأمرها بالکف، وقال لها: یا بنت أخی! إن الناس أعطونا سلطاناً فأظهرنا لهم حلماً تحته غضب، وأظهروا لنا طاعة تحتها حقد، فبعناهم هذا وباعونا هذا، فان أعطیناهم غیر ما اشتروا شحوا علی حقهم ومع کل إنسان منهم شیعته، فإن نکثناهم نکثوا فینا، ثم لا یدری ألنا الدائرة أم علینا، وأن تکونی بنت أمیر المؤمنین خیر من أن تکونی أمة من إماء المسلمین، ونعم الخلف أنا لک بعد أبیک ولایعرف علوان إلا بهذا مع اضطراب الاسناد ولایتابع علیه، وأخبرنا یحیی بن عثمان أنه سمع سعید بن عفیر، یقول کان علوان بن داود زاقولیا من الزواقیل».

۶۸. *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۶۹. **التواضع والخمول**، ص ۱۲-۱۳؛ **کتاب التوابین؛ تاریخ مدینه دمشق**، ج ۱۷، ص ۳۸۸.

۷۰. *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۶۸، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۷۱. همان، ج ۵۶، ص ۳۱۲.

۷۲. *کتاب الاموال*، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۷۳. **کتاب الضعفاء الکبیر**، ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۱.

۷۴. **تاریخ الرسل والامم والملوک**، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۰.

۷۵. *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۰، ص ۴۱۷-۴۲۳.

۷۶. *الضعفاء الکبیر*، ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۱. «حدثنا یحیی بن عثمان، حدثنا أبو صالح، حدثنی اللیث، حدثنی علوان بن صالح، عن صالح بن کیسان، أن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، أخبره أن عبد الرحمن بن عوف

علوان بن صالح با عنوان «منکر الحدیث و لایعرف الا به؛ منکر الحدیث است و فقط همین حدیث را نقل کرده است»، یاد کرده و ذهبی[۷۷] و ابن حجر[۷۸] سخن او را تکرار کرده‌اند. عقیلی چند حدیث دیگر از علوان نقل کرده و هر بار همین جمله را (فقط همین حدیث را نقل کرده) تکرار کرده است. گویا از یاد برده است که در مجموع چند حدیث از این راوی نقل کرده است. همو، ضمن نقل حدیث دیگری از علوان، از قول سعید بن عفیر او را زاقول (از مردم شمال عراق= افراد شجاع و خشن) دانسته است:

سعید بن عفیر یقول کان علوان بن داود زاقولیا من الزواقیل.

هیثمی نیز پس از نقل این حدیث، با بیان جمله «رواه الطبرانی و فیه علوان بن داود البجلی و هو ضعیف و هذا مما انکر علیه[۷۹]»، سخن عقیلی را تکرار کرده است. البته شایان ذکر است که این دسته از اصحاب رجال، این جمله را معمولا ذیل نام راویانی می‌آورند که حدیثی در منقصت صحابه نقل کنند.

در برابر این داوری و تضعیف علوان، شماری از بزرگان اهل سنت این راوی و نقل‌های او را صحیح دانسته‌اند. قراینی نیز بر درستی آن گواه است:

۱. نخست، آن که ابن حبان بستی(م۳۵۴ق) او را در شمار ثقات[۸۰] آورده است؛

۲. دار قطنی(م۳۸۵ق) نیز با پذیرش اختلاف اصحاب رجال در باره او، ثقه بودن او را ترجیح داده و بر خلاف عقیلی او را ثقه خوانده و نقل سعید بن عفیر از او را دلیل وثاقت او دانسته است؛[۸۱]

دخل علی أبی بکر الصدیق ـ رضی الله تعالی عنه ـ فی مرضه فذکر نحوه.

و حدثناه روح بن الفرج، حدثنا یحیی بن عبد الله بن بکیر، حدثنی اللیث، حدثنی علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه، عن أبی بکر ـ رضی الله تعالی عنه ـ فذکر نحوه، قال بن بکیر: ثم قدم علینا علوان بن داود، فحدثنا به کما حدثناه اللیث.

حدثنا أحمد بن إبراهیم بن محمد بن میسان الخولانی، حدثنا محمد بن رمح، حدثنا اللیث بن سعد، عن علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه أنه دخل علی أبی بکر فی مرضه الذی توفی فیه فذکر الحدیث».

۷۷. *میزان الاعتدال*، ج۳، ص۱۰۸-۱۱۰.

۷۸. *لسان المیزان*، ج۴، ص۱۸۸-۱۹۰.

۷۹. *مجمع الزوائد*، ج۵، ص۲۰۲.

۸۰. *الثقات*، ج۸، ص۵۲۶.

۸۱. *علل الدارقطنی*، ج۱، ۱۸۰- ۱۸۳: «عبد الرحمن بن عوف عن أبی بکر ـ رضی الله تعالی ـ عنهما و سئل عن حدیث عبد الرحمن بن عوف، عن أبی بکر الصدیق ثلاث وددت أنی سألت رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ عنها وددت أنی سألته فیمن هذا الامر فلا ینازعه أهله وددت أنی کنت سألته هل للأنصار فی هذا الامر شئ وددت أنی کنت سألته ←

۳. نیز حاکم نیشابوری در *المستدرک*، بخشی از همین حدیث[۸۲] را از طریق او نقل کرده است. با توجه به شرط حاکم در نقل احادیث در المستدرک (نقل احادیثی که با شرایط صحت حدیث نزد بخاری و مسلم منطبق باشد) می‌توان گفت وی از نظر این سه نفر نیز تأیید شده است؛

۴. همچنین ابن عدی در کتاب *الکامل فی الضعفاء* نام او را نیاورده است. با توجه به شرط وی «نام راویانی را که در این کتاب نیاورده‌ام، یا ثقه‌اند یا صدوق»[۸۳]، می‌توان گفت که وی علوان را ثقه یا صدوق دانسته است؛

۵. از ملاحظه شرح حال او در کتب رجال اهل سنت[۸۴] بر می‌آید که راویان بزرگ و مشهور اهل سنت و از جمله راویان روایات صحیح البخاری و صحیح مسلم از او حدیث نقل کرده‌اند؛

۶. شماری از محدثان بزرگ اهل سنت، مانند الحافظ سعید بن منصور در کتاب *السنن*[۸۵] و خیثمه بن سلیمان اطرابلسی در *فضائل الصحابه* و متقی هندی در *کنز العمال*[۸۶] نیز همین حدیث را از طریق علوان نقل کرده و با عنوان «حدیث حسن»[۸۷] یاد کرده‌اند؛

۷. افزون بر این، در طریق یک نقل ابن عساکر و در طریق نقل ابن قیم جوزیه علوان

عن میراث العمة و ابنة الأخت، فقال هو حدیث یرویه شیخ لأهل مصر، یقال له علوان بن داود، و اختلف علیه فیه، فرواه عنه سعید بن عفیر، عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه، عن أبی بکر الصدیق و خالفه اللیث بن سعد فرواه، عن علوان، عن صالح بن کیسان بهذا الاسناد إلا أنه لم یذکر بین علوان و بین صالح حمید بن عبد الرحمن فیشبه أن یکون سعید بن عفیر ضبطه عن علوان، لأنه زاد فیه رجلاً و کان سعید بن عفیر من الحفاظ الثقات».

۸۲. **المستدرک علی الصحیحین**، ج۴، ص۳۴۳.

۸۳. *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ج۱، ص۱-۲: «و لا یبقی من الرواة الذین لم أذکرهم إلا من هو ثقة أو صدوق، و إن کان ینسب إلی هوی و هو فیه متأول، و أرجو أنی أشبع کتابی هذا و أشفی الناظر فیه، و مضمن ما لم یذکره أحد ممن صنف فی هذا المعنی شیئاً، و سمیته: کتاب *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ملتمساً فی کل ذلک رضی الله عز وجل و جزیل ثوابه، و به أستعین، و علیه توکلی، و به توفیقی، و هو حسبی، و نعم الوکیل».

۸۴. *میزان الاعتدال*، ج۳، ص۱۰۸-۱۱۰؛ *لسان المیزان*، ج۴، ص۱۸۸-۱۹۰؛ ر.ک: *الهجوم علی بیت فاطمه*، ص۱۶۰؛ *الغدیر*، ج۷، ص۱۷۰.

۸۵. *الهجوم علی بیت فاطمه*، ص۱۶۰. نویسنده این مقاله به کتاب *السنن* سعید بن منصور دست نیافت. از این رو به منبع واسطه آدرس داده شد. ظاهرا تا کنون همه آن چاپ نشده است.

۸۶. *کنز العمال*، ج۵، ص۶۳۱-۶۳۳.

۸۷. هم چنین بنگرید به: *الإکمال فی أسماء الرجال*، ص۱۷۴-۱۷۵ که از *فضائل الصحابه* و *کنز العمال* عبارت «حدیث حسن» را نقل کرده است. این جانب به *فضائل الصحابه* اطرابلسی و کتاب *السنن* حافظ سعید بن منصور دست نیافتم. از این رو، ناگزیر از منابع واسطه و مورد اطمینان نقل کردم.

وجود ندارد تا بتوان با اعتماد بر سخن عقیلی و تقلید ذهبی و ابن حجر و هیثمی از وی و با تضعیف این راوی، این حدیث را نامعتبر تلقی کرد. ضمن این که ابن عساکر در یکی از طرق نقل خود، آن را با سند عالی و با لفظ «لقد وقع إلیّ عالیا من السند»[88] از طریق علوان آورده است؛

۸. نیز در طریق نقل لیث[89] به جای علوان بن داود، علوان بن صالح قرار دارد و در برخی طرق نقل فقط نام علوان (بدون نام پدرش) آمده است؛

۹. هم‌چنین علامه امینی (م۱۳۹۲ق) در چند جای کتاب گرانسنگ *الغدیر* از این حدیث به عنوان صحیح «و الاسناد صحیح»[90] یاد کرده و از رجال سند این حدیث به «رجاله کلهم ثقات اربعه منهم من رجال الصحاح الست؛ رجال سند این حدیث همه ثقه هستند و چهار تن از آنان از رجال اسناد صحاح ششگانه هستند»، یاد کرده است؛[91]

۱۰. بسیاری از محدثان، مورخان، ادیبان و رجالیان و... اهل سنت این حدیث را نقل کرده و تلقی به قبول کرده‌اند (چنان‌که از منابع متعدد در همین مقاله آوردیم)؛

۱۱. ابن تیمیه با توجیه کشف بیت، آن را تلویحاً پذیرفته است.

با توجه به این همه اسناد و مدارک معتبر حدیثی، تاریخی، رجالی، ادبی و...می‌توان از صدور چنین سخنی از ابوبکر اطمینان حاصل کرد.

نتایج و پیامدهای فقرات مختلف این حدیث

الف: نتیجه «لیتنی لم اکشف بیت فاطمه و لو غلغوه علی الحرب»

۱. اعتراف به حمله به خانه وحی و هتک حرمت آن و باز کردن در آن بدون رضایت صاحبش؛ خانه‌ای که احترام به آن و صاحبش بر همه مسلمانان لازم و واجب بود؛

۲. اعتراف به ناراضی کردن صاحب این خانه، یعنی حضرات فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و

---

۸۸. *تاریخ مدینه دمشق*، ج۳۰، ص۴۲۲-۴۲۳: «و قد وقع لی عالیاً من حدیث اللیث و فیه ذکر علوان أخبرناه أبو عبد الله الخلال و أبو القاسم غانم بن خالد قالا، أنا أبو الطیب بن شمة، أنا أبو بکر بن المقرئ، أنا محمد بن زبان، أنا محمد بن رمح،أنا اللیث، عن علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه أنه دخل علی أبی بکر فی مرضه فأصابه مفیقاً».

۸۹. *علل الدارقطنی*، ج۱، ۱۸۰-۱۸۳.

۹۰. *الغدیر*، ج۵، ص۳۵۷ و ج۷، ص۱۷۰ و موارد دیگر؛ نیز ر.ک: *الوضاعون واحادیثهم*، ص۴۶۹.

۹۱. *الغدیر*، ج۷، ص۱۷۰

برانگیختن خشم آنان و ظلم به آنان؛ به یقین، ابوبکر سخن رسول‌خدا ﷺ «خشم فاطمه خشم من و رضای فاطمه رضای من و خشم و رضای من خشم و رضای خداست» را به یاد داشته است.

۳. اعتراف به این که افراد داخل خانه با کار او (نشستن به جای پیامبر ﷺ) مخالف بوده‌اند، ولی قصد جنگ با او را نداشته‌اند؛ زیرا او در اعتراف خود مرحله بالاتر از قصد آنان را در نظر گرفته است؛

۴. اعتراف به ظلم در حق صاحبان خانه و این که بردن به اجبار آنان و همراهانشان به مسجد و گرفتن بیعت از آنان به اجبار کار نادرستی بوده است.

ب: نتیجه « هل للانصار فی هذا الامر نصیب»

۱. اعتراف به نادرست بودن حدیث «الائمة من قریش» که در سقیفه برای غلبه بر انصار نقل کرد؛ این حدیث را فقط ابوبکر نقل کرده است و کسی غیر از او آن را به رسول‌خدا ﷺ نسبت نداده است. با گفتن جمله یاد شده، به نادرست بودن حدیث منقول خود اقرار کرده است.

۲. اعتراف به نادرستی خلافت و حکومت و اعمال خود. با بیان این جمله معلوم می‌شود که وی در خلافت و امامت و حقانیت خود شک و تردید داشته است؛ بنا بر این، به نادرستی عمل خود در نشستن به جای پیامبر ﷺ اقرار کرده است.

۳. اعتراف به ظلم خود در حق انصار و دور کردن آنان از حقشان.

ج: نتیجه « لیتنی سالته لمن (فیمن) هذا الامر بعده فلاینازعه اهله(احد)»

۱. شک و تردید در خلافت و امامت و حکومت و اعمال خود و یارانش؛

۲. اعتراف به نادرستی حدیث «الائمة من قریش» و نسبت ناروا و نادرست دادن به رسول‌خدا ﷺ و نبود نصی بر تعیین او به خلافت؛

۳. اعتراف به مشروع نبودن حکومت خود و افراد بعد از خودش و نادرستی اعمال همه آنان؛

۴. اقرار به نزاع با صاحب حق و گرفتن حق از او از روی ناآگاهی و هوای نفس؛

۵. اقرار به ظلم در حق صاحب حق و گرفتن حق او به ناحق؛

۶. اقرار به این که رسول‌خدا ﷺ او را جانشین خود نکرده است و تلاش پیروانش برای ساختن احادیثی برای اثبات نصب او از طرف رسول خدا ﷺ بیهوده است.

توجیهات عالمان اهل سنت از این حدیث

عالمان شیعه، بویژه متکلمان آنان، در طول تاریخ به این سخن ابوبکر استناد کرده و اعتراف دیرهنگام او را دلیل بر عدم صلاحیت و حقانیت او و غصب حق دیگران گرفته‌اند (در همین مقاله فهرستی از متکلمان شیعه آمد). برخی از آنان اظهار پشیمانی او را توبه دانسته و گفته‌اند که توبه از گناه مرتکب شده معنا دارد و اگر کسی گناهی مرتکب نشده باشد، توبه معنایی ندارد. در برابر آنان، بسیاری از عالمان اهل سنت با نقل این خبر آن را تلقی به قبول کرده و چیزی نگفته‌اند. شماری از آنان نیز با پذیرش اصل خبر، در صدد توجیه آن برآمده‌اند که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

قاضی عبد الجبار اظهار پشیمانی ابوبکر را دلیلی بر سختی امر خلافت دانسته و گفته هر کس کارش سخت باشد، بدیهی است که خلاف آن را آرزو کند و این تمنا دلیل شک در حقانیت خود نیست. ابن ابی‌الحدید اظهار ندامت ابوبکر را نشانه قوت دینداری و شدت خوف از خدا دانسته و گفته اظهار ندامت او منقبت است، نه منقصت. همو، به تفصیل، مناظره کتبی سید مرتضی با قاضی عبد الجبار و نقد سید و توجیه قاضی را در *شرح نهج البلاغه* آورده است.[۹۲]

ابن تیمیه در توجیه این حدیث سخنان بسیاری گفته است. وی بخشی از حدیث را پذیرفته و بخشی را کذب دانسته است؛ با آن‌که تمام خبر با هم نقل شده است. وی اصل خبر حمله به بیت فاطمه را نپذیرفته و گفته بر فرض صحت چنین خبری، ابوبکر به خانه فاطمه حمله برد تا اگر از اموال بیت المال چیزی در آن از عهد پیامبر باقی مانده باشد، میان مسلمانان تقسیم کند. همو در توجیه جمله «هل للانصار فی الخلافه حق» و استنباط اظهار ندامت و شک و تردید ابوبکر در صحت خلافتش از آن، گوینده آن را دروغگو دانسته و درباره توجیه دیگر فقرات خبر نیز سخنان ناصوابی گفته است که این مختصر را مجال بیان آن نیست.[۹۳]

کتابنامه

ـ *إعجاز القرآن*، باقلانی، تحقیق: السید أحمد صقر، سوم، دار المعارف، مصر، بی‌تا.

ـ *الاقتصاد*، شیخ طوسی، منشورات مکتبه جامع چهل ستون، تهران، ۱۴۰۰ق.

۹۲. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۷، ص ۱۶۴-۱۶۸.

۹۳. *منهاج السنه النبویه*، ج ۸، ص ۲۸۹-۲۹۱.

ـ*الإكمال في أسماء الرجال*، خطيب تبريزى، تعليق: أبى أسد الله بن الحافظ محمد عبد الله الأنصارى، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، بى‌جا، بى‌تا.
ـ*الإيضاح*، فضل بن شاذان أزدى، تحقيق: سيد جلال الدين الحسينى الأرموى المحدث، مؤسسة انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، اول، ۱۳۵۱ش.
ـ*بحار الانوار*، مجلسى، محمد باقر، تحقيق: شيخ عبد الزهراء العلوى، دار الرضا، بيروت، لبنان، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
ـ*البداية والنهاية*، ابن كثير، تحقيق: على شيرى، الأولى، دارإحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
ـ*تاج العروس*، محمد بن محمد زبيدى، تحقيق: على شيرى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
ـ*تاريخ الرسل والامم والملوك*، محمد بن جرير بن رستم طبرى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، ۱۸۷۹م.
ـ*تاريخ مدينه دمشق*، ابن عساكر، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، ۱۴۱۵ق.
ـ*تاريخ اليعقوبي*، احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، دار صادر، بيروت، لبنان، بى‌تا.
ـ*التذكرة الحمدونية*، ابن حمدون، بيروت، دار صادر، اول، ۱۴۱۷ق.
ـ*تمهيد الاوائل وتلخيص الاوائل*، باقلانى، تحقيق: شيخ عماد الدين احمد حيدر، بيروت، موسسه الكتب الاسلاميه، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
ـ*الثقات*، ابن حبان بستى، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۳۹۳ق.
ـ*جامع الرواة*، محمد على أردبيلى، مكتبة المحمدى، بى‌جا، بى‌تا.
ـ*جواهر التاريخ*، على كورانى، دار الهدى للطباعة والنشر، بى‌جا، ۱۴۲۶ق.
ـ*الجوهره فى نسب النبى* صلى الله عليه وآله وسلم *واصحابه العشره*، برّى، تحقيق: محمد التونجى، رياض، ۱۹۸۳م.
ـ*حليه الاولياء*، ابونعيم احمد بن عبد الله اصفهانى، دار الكتب العلميه، بيروت، بى‌تا..
ـ*الخصال*، صدوق، محمد بن على بن بابويه قمى، منشورات جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۳ق/۱۳۶۲ش.
ـ*الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة*، ابوالحسن على ابن بسام شنترينى، دار الغرب الإسلامى، بيروت، ۱۴۲۱ق.
ـ*رجال الطوسى*، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: جواد قيومى إصفهانى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، ۱۴۱۵ق.

ـ*زهر الأكَمّ في الامثال والحكم*، حسن اليوسی، تحقيق: محمد حجی و محمد الاخضر، الدار البيضاء، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م.
ـ*طرائف المقال*، سيد علی بروجردی، تحقيق: سيد مهدی الرجائی، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۱۰ق.
ـ*عبد الله بن سبا*، سيد مرتضی عسكری، نشر توحيد، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
ـ*العتره والصحابه في القرآن والسنة والتاريخ*، محمد حيات انصاری، مركز الرسالة، قم، ۱۴۱۹ق.
ـ*عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين*، ابن قيم الجوزية، دارالكتب العلمية، بيروت، بی‌تا.
ـ*علل الدارقطنی*، دارقطنی، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله السلفی، دار طيبة، الرياض، ۱۴۰۵ق.
ـ*غايه المرام*، سيد هاشم بحرانی، تحقيق: سيد علی عاشور، بی‌جا، بی‌تا.
ـ*الغدير*، عبد الحسين امينی، دار الكتاب العربی، بيروت، لبنان، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
ـ*غريب الحديث*، حمد(احمد) بن محمد بن إبراهيم الخطابی البستی أبو سليمان، تحقيق: عبد الكريم إبراهيم العزباوی، جامعة أم القری، مكة المكرمة، ۱۴۰۲ق.
ـ*الف سؤال واشكال*، علی كورانی، دار الهدی، بی‌جا،۱۴۲۴ق/۲۰۰۴م.
ـ*الفايق في غريب الحديث*، جار الله زمخشری، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
ـ*كتاب الاموال*، ابوعبيد قاسم بن سلام، تحقيق و تعليق: محمد خليل هراس، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
ـ*كتاب التوابين*، ابن قدامه، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط، مكتبة الشرق الجديد، بی‌تا، بغداد.
ـ*كنز العمال*، متقی هندی، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
ـ*الكامل فی ضعفاء الرجال*، ابن عدی، عبد الله، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۸م.
ـ*لسان العرب*، ابن منظور، نشر أدب الحوزة، قم، ۱۴۰۵ق
ـ*لسان الميزان*، ابن حجر عسقلانی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، لبنان،۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م.
ـ*مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، نور الدين علی بن احمد هيثمی، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
ـ*مروج الذهب ومعادن الجوهر*، علی بن الحسين مسعودی، دار الهجره، قم،

۱۴۰۴ق/۱۳۶۳ش/۱۹۸۴م.
ـ *مستدرکات علم رجال الحدیث*، شیخ علی نمازی شاهرودی، حیدری، تهران، ۱۴۱۵ق.
ـ *المعجم الکبیر*، طبرانی، دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا، بیروت.
ـ *معجم رجال الحدیث*، سید ابوالقاسم خویی، بی‌جا، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
ـ *معجم مااستعجم*، بکری اندلسی، عالم الکتب، بیروت، لبنان،۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
ـ *موسوعة الإمام علي بن أبي طالب۷ في الکتاب والسنة والتاریخ*، محمدی ری‌شهری، بمساعدة: السید محمد کاظم الطباطبائی، السید محمود الطباطبائی نژاد، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۵ق.
ـ *میزان الاعتدال*، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق، علی محمد البجاوی، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، بی‌تا.
ـ *نثر الدر*، منصور بن حسن آبی، تحقیق: د. عثمان بوغانمی، الدار التونسیه للنشر، تونس، ۱۹۸۳م.
ـ *نور الأفهام في علم الکلام*، سید حسن حسینی لواسانی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
ـ *النهایة في غریب الحدیث والأثر*، ابن اثیر ابوالسعادات مبارک بن محمد جزری، المکتبة العلمیة، بیروت، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.
ـ *وصول الأخیار إلی أصول الاخبار*، شیخ حسین عبد الصمد عاملی، تحقیق: سید عبد اللطیف الکوهکمری، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم، ۱۰۴۱ق.